قدرت توده در عصر «سیاستِ قساوت»؛ رسانه، ارتجاع ابزارمند و ناممکن‌های مقاومت

10 مرداد 1405

در هفته‌هایی که به تعبیر نویسنده «دهه‌ها را در خود فشرده‌اند»، محمد حاجی‌نیا در مقاله‌ای بلند در وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» به سراغ یکی از پرمناقشه‌ترین پرسش‌های این روزهای ایران می‌رود: چرا سلطنت‌طلبیِ پهلوی‌محور چنین اوج می‌گیرد و چپ چنین به حاشیه رانده شده است، و رسانه در این میان چه می‌کند و چه نمی‌کند؟

به‌جای تکرار روایت ساده‌سازی‌شده «همه‌چیز تقصیر رسانه است»، حاجی‌نیا این تلقی ابزارمحور را به چالش می‌کشد: به باور او، تقلیل تحولات پیچیده اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به «تبلیغات رسانه‌ای»، فهم واقعیت را ناممکن و مداخله‌گری مؤثر را ممتنع می‌کند. او یادآور می‌شود که سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌های «عظمت‌طلب» سال‌هاست تریبون دارند و «رجزخوانی در واقعیت مجازی» برایشان امر تازه‌ای نیست، اما هرگز تا امروز به سطح کنونی نفوذ اجتماعی نرسیده بودند؛ بنابراین، رسانه شرط امکان است، نه علت تامه.

در قلب استدلال مقاله، نقد فهمی از سیاست قرار دارد که قدرت را در «داشتن ابزار و تکنیک» خلاصه می‌کند: آن‌ها قدرتمندند چون رسانه، تکنیک و دستگاه دارند؛ ما ناتوانیم چون این ابزار را نداریم. حاجی‌نیا نشان می‌دهد این منطق، دو کار هم‌زمان می‌کند: از یک سو توده‌ها را به سمت ائتلاف و چانه‌زنی با فراکسیون‌های گوناگون طبقه حاکم می‌راند، و از سوی دیگر، با تبدیل شکاف ابژکتیو قدرت (دسترسی به ابزار) به احساس درونی «بی‌قدرتی»، استیصال را طبیعی و بدیل را ناممکن جلوه می‌دهد.

او با وام‌گیری از اتین بالیبار، آلتوسر و دیگران، سازوکار کلیدی طبقه حاکم را «تبدیل ترس از مردم به ترس مردم» صورت‌بندی می‌کند: از پنهان‌کردن قهر، تا نمایش قدرت سرکوب، تا اجرای عریان قساوت، همه در خدمت تثبیت این ایده‌اند که توده‌ها هیچ ابزار مؤثری در اختیار ندارند و بنابراین «هیچ کاری از دست‌شان برنمی‌آید». در چنین وضعیتی، ارتجاع «ابزارمند»ی که هنوز دولت را تصرف نکرده، به‌عنوان بدیل ارتجاعی که دولت را در دست دارد، روی همان زمینی بازی می‌کند که پیشاپیش از توده‌ها سلب شده است: زمین قدرت جمعی.

حاجی‌نیا در برابر این چارچوب ابزارمحور، بر تمایز کیفی دو نوع پراتیک سیاسی تأکید می‌کند: پراتیک طبقه مسلط که بر «ماشین دولت»، دستگاه‌های ایدئولوژیک و عادت تکیه دارد و برای بازتولید قدرتش حتی به ایده‌های درست نیازمند نیست؛ و پراتیک طبقات تحت سلطه که جز «دستان خود»، «ایده‌ها» و «قدرت استدلال» سلاح دیگری ندارند و ناچارند سلاح‌ها و مفاهیم خود را در جریان مبارزه تولید و تصحیح کنند. در این افق، تئوری درست و خط سیاسیِ دقیق، نه تجمل روشنفکری بلکه شرط امکان هر نوع سازمان‌یابی رهایی‌بخش است.

نویسنده سپس با رجوع به لنین و گرامشی، جایگاه رسانه را در نسبت با سازمان و تئوری بازتعریف می‌کند: روزنامه (و به‌طور عام رسانه) برای لنین نه «ابزار تبلیغات» برای جلب افکار عمومیِ مبهم، بلکه «سازمان‌ده دسته‌جمعی» است

که «اخگرهای مبارزه» را گرد می‌آورد و به «شعله واحد» بدل می‌کند؛ رسانه به مثابه ریسمانی که ساختن بنای بزرگ سازمان سیاسی حول یک خط نظری مشخص را ممکن می‌سازد. گرامشی نیز با مفهوم هژمونی و «جنگ موضعی» نشان می‌دهد که هژمونی فرهنگی در اساس سیاسی است و بدون سازمان‌دهی و «رفرم فکری و اخلاقی» از دل یک خط منسجم، حاصل نمی‌شود؛ با این همه، این اشاعه نمی‌تواند تنها از یک کانال یا به یک شکل صورت گیرد.

از دل این بحث، گزاره کلیدی مقاله بیرون می‌آید: تقدم «چه» بر «چگونه»، تقدم جهت‌گیری و خط سیاسی بر ابزار و سازمان. حاجی‌نیا با ارجاع به خوانش آلتوسری از «چه باید کرد؟» نشان می‌دهد اگر پرسش را این‌گونه صورت‌بندی کنیم که «برای کمک به جهت‌گیری و سازمان‌دهی مبارزه طبقاتی چه باید کرد؟»، آنگاه روشن می‌شود که حزب، رسانه و ابزار باید بر اساس خط سیاسی ساخته شوند، نه برعکس؛ ابزارهای بسیار پیشرفته، بدون جهت‌گیری درست، فقط واسطه‌ای سریع‌تر برای شکست‌اند.

در جمع‌بندی، مقاله «سیاستِ قساوت» را در پیوند با اقتصاد استیصال و مهندسی افق‌ها می‌فهمد: قهر مفرط، نمایش یا پنهان‌سازی قهر، قطع افق آینده و گسست «برنامه حداکثری» از «مطالبات حداقلی»، همه در خدمت این نتیجه عمل می‌کنند که مقاومت ناممکن، و انتخاب محدود به دو قطب ارتجاع ابزارمند است. حاجی‌نیا با ارجاع به گاستون باشلار، داده‌های بلافصل و «فکت»های خام را نه شاهد بلکه «متهم» می‌خواند و یادآور می‌شود که دیدن امکان‌های مقاومت در همین لحظات، بدون چنگ‌زدن به تئوری و تاریخ مبارزه طبقاتی ممکن نیست.

پایان‌بندی متن با ارجاع به یادداشت معروف کارل لیبکنشت، «به‌رغم همه چیز»، بر این تأکید می‌کند که برای چپ، در میانه «کشتار این دو شب و نسل‌کشی آن دو سال»، تنها بدیل اخلاقاً و سیاساً قابل‌دفاع، مقاومت است؛ مقاومتی که اگر به توجیهِ پناه‌گیری پشت یکی از دو ارتجاع تقلیل پیدا کند، نسل‌های بعد را از «زبان مبارزه و کلام مقاومت»ی محروم خواهد کرد که با خون بیش از یک قرن نبرد، از مشروطه و ۵۷ تا امروز، نوشته شده است. در افق این متن، نه شکست مقدر است و نه پیروزی تضمین‌شده؛ آن‌چه اجتناب‌ناپذیر است، ضرورت سازمان‌دادن قدرت توده‌ها حول خط سیاسی‌ای است که امکان‌های مقاومت را از زیر آوار «سیاست قساوت» بیرون بکشد.

اگر این گزارش برایتان برانگیزاننده یا مسئله‌ساز بود، پیشنهاد می‌شود برای درک کامل استدلال‌ها، ارجاعات نظری و ظرایف زبانی، متن کامل مقاله «رسانه، «سیاستِ» قساوت و (نا)ممکن‌های مقاومت» اثر محمد حاجی‌نیا را در وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» مطالعه کنید.